

عنوان مقاله: زمینه های درک رمز و نماد در شعر معاصر عرب

نویسنده: رضا ناظمیان

منبع: مجله زبان و ادب. شماره ۲۰ سال نهم پاییز ۱۳۸۵. ص ۱۸۴-۲۰۳

چکیده:

- تفاوت های مهم و اساسی شعر سنتی و شعر نو را می توان در مقایسه شعر «الحمی» از متنبی و شعر «الوصیه» از بدر شاکر السیاب که از پیشگامان شعر نو در جهان غرب به شمار می آید، مشاهده کرد وجود ابهام در شعر نو، جایگزینی لذت ساده شعری به ای لذت های بیانی و بدیعی و غلبه حالت توصیفی بر بیانی و تهی بودن از ویژگی خطابی و ... از ویژگی های شعر نو می باشد.

- شناخت اساطیر، آشنایی با زمینه های فکری و عقیدتی و تحولات سیاسی- اجتماعی عصر شاعر ، محوریت یافتن معنا یا مفهومی خاص در آثار شاعر از زمینه های درک نماد در شعر معاصر به شمار می آید. ذکر کلمه یا عبارتی خاص، تاکید و تکرار، لحن و فضای عمومی شعر، قرینه ها یا کلید هایی است که ما را در گشایش رمز، یاری می کنند.

گشایش رمز

کلید واژه ها:

- تفاوت شعر نو و سنتی نمادگرایی، متن‌بی، بدرشاگردسیاب، رمزگشایی شعر نو، اساطیر، شعر معاصر عرب



بدر شاکر السیاب

- پیش از ورود به بحث زمینه های درک رمز و نماد در شعر معاصر عرب، بهتر است تفاوت شعر نو و سنتی را به طور موجز بررسی کنیم. به این منظور، بخشی از شعر «الحمی» (تب) از متنبی، شاعر بزرگ و مشهور دوره عباسی را با بخش یا از شعر «الوصیه» از بدر شاکر سیاب که از پیشگامان شعر نو در زبان عربی به شمار می آید مقایسه می کنیم.

• متنبی و سیاب در این اشعار، بیماری و ضعف بدنی خود را توصیف کرده و قصد داشته اند به مخاطب اعلام کنند که در بستر بیماری افتاده اند. اما چگونگی اعلام این مطلب از سوی در شاعر، کاملاً با یکدیگر متفاوت است متنبی چنین می گوید:

• و زائرنی کانّ بها جیاء

• فلیس تزور الا فی الظلام

• بذلت لها المطارف و الحشایا

• فعافتها و بانت فی عظامی

• یضیق الجلد عن نفسی و عنها

• فتوسعه بانواع السقام

• ابنت الدهر عندی کلّ بنت

• جرحت مجرّحاً لم یبق فیه

• مکان للسیوف و لا السهام

بیماری و ضعف بدنی خود

- متنبی بیماری تب را به زنی زیبا و شرمگینی تشبیه می کند که فقط شب هنگام به سراغ شاعر می آید، شاعر بستر نرم و لطیف و لباس های فاخر را برای مهمان خود مهیا می کند اما این مهمان ترجیح می دهد شب را در میان استخوان های شاعر به صبح برساند. وقتی می بیند که بدن شاعر، گنجایش شاعر و مهمان را ندارد می کوشد تا با خوردن گوشت تن شاعر، او را لاغر و ضعیف گرداند تا بتواند در بدن او جای گیرد.

بیماری تب

- شاعر مهمان خود را با عنوان «**بنت الدهر**» که در ادبیات عرب به مصائب و گرفتاری ها و قضا و قدر گفته می شود مخاطب قرار می دهد و شگفتی خود را از این موضوع ابراز می دارد که چگونه این مصیبت توانسته است خود را از میان آن همه مصائب و مشکلاتی که شاعر را در برگرفته اند به او برساند و در استخوان هایش آرام گیرد. آنگاه به این مهمان خویش که اینک دریافته ایم یکی از بلایای طبیعی است اعلام می دارد تن او چنان در معرض هجوم و تاخت و تاز مصائب و بلایا قرار گرفته است که دیگر جای سالمی باقی نمانده تا مهمان تازه بخواهد تیر کینه خود را در آن نشاند یا آن را به شمشیر عداوت خویش بشکافد.

- می‌کوشد تا از طریق تصویر سازی و تشخیص بیماری در مخاطب خود تاثیر بگذارد به گونه ای لطیف به او اعلام کند که مریض است. تاثیرگذاری و اشاره شاعر به بیماری به صورت مستقیم است او با تخیل زیبا و تصویر کردن بدن ضعف و لاغر خود در اثر تب بر آن است تا در ذهن و روان مخاطب وارد شده و او را تحت تاثیر خود قرار دهد.

تصویر سازی و تشخیص بیماری

تصویر کردن بدن ضعف و لاغر خود در اثر تب

- اما سیاب چنین می گوید:
- من مرضی
- من للسریر الابيض
- من جاری انهار علب فراشه و حشرجا
- یمص من زجاجة انفاسه المصقّره
- من حلم الذی یمد لی طریق المقبره
- و القمر امریض و الدجی
- اکتبها وصیه لزوجتی المنتظره
- و طفلی الصارح فی رقاده: «ابی»
- تلم فی حروفها نم عمر المعذب



بدر شاکر السیاب

• سیاب برای بیان بیماری خویش از شیوه هنری دیگری استفاده کرده است. او همانند متنبی، درد و رنج و غم و اندوه حاصل از بیماری را توصیف نمی کند و به درد و بیماری خود شخصیت انسانی نمی بخشد بلکه تابلویی زیبا را برای ما ترسیم می کند که با مشاهده این تابلو به بیماری شاعر پی می بریم از پی آن که به طور مستقیم به توصیف درد و رنج خود بپردازد، با بیان وضع و حالت کسی که روی تخت مجاور او خوابیده و با کمک دستگاه اکسیژن نفس می کشد و نفس هایش با صدای خش خش همراه است. در واقع به وضع خودش اشاره می کند

- طبیعتی نیز در ترسیم این تابلو با او مشارکت می کند، ما، نیز به خاطر بیماری شاعر بیمار است و شب نیز تاریکی غمناکی و اندوهگینی را بر این تاثیر نقش کرده است. علاوه براین، **تصویر خانواده ای دردمند و منتظر و نگران** و کودکی که با گفتن کلمه «بابا» در حسرت دیدن پدر است فضای غمزده شعر را نیز چندان می کند. شاعر در دل این کلمه، چکیده عمر سرشار از اندوه و عذاب خود را می بینید.

• **واژه های شعر سیاب همانند نجوا و زمزمه است** و هیاهو و جنجال و سر و صدای شعر متنبی را که گویی با طبل و سنج سخن می گوید ندارد. همچنان که از ویژگی خطایی شعر متنبی ، خالی است. شعر سیاب مانند رائحه و شمیم عطر است که به راحتی از دل شاعر بر می خیزد و بر دل ما می نشیند.

شعر سیاب مانند رائحه و شمیم عطر است

- تفاوت اصلی بین این دو شعر در پرداختن به موضوع است. شاعر سنتی به طور مستقیم به مطلب می پرداخت. اما شاعر معاصر مانند نقالی معاصر، اشیا را چنان که هستند ترسیم نمی کند بلکه در بیشتر اوقات به جای تصویر مستقیم سعی می کند برداشت های خود را به تصویر بکشند تا مخاطب نیز از لذت جست و جو و مشارکت و تحلیل و برقرار کردن پیوند بن اجزاء مختلف برخوردار شود..

لذت جست و جو و مشارکت و تحلیل و
برقرار کردن پیوند بن اجزاء مختلف

- از سوی دیگر، چنان که می بیند سیاب ابیات یا سطور شعری خود را به طور مساوی و مقابل یکدیگر قرار نداده بلکه برای آن که از قید و بند هایی که پایبندی به وزن و قافیه شعر سنتی برای شاعر ایجاد می کرد، رها شود تا بتواند حرف دل خود را به آسانی بیان کند. سطور شعری خود را زیر یکدیگر نوشته و سعی کرده لگام وزن خود را در اختیار بگیرد نه آن که اسیر اوزان غیر قابل تغییر شعر سنتی شود.

پایبندی به وزن و قافیه شعر سنتی

- در شعر نو، لذا ساده شعری جایگزین لذت های بدیهی و بیان عینی و کتابی جانشین صراحت و بیان ذهنی ساده و حالت توصیفی بر حالت بیانی غلبه دارد و به طور کلی محتوا و شکل، برتری یم یابد وزن و قافیه در شعر سنتی، قالبی است و مصرع ها بدون تناسب با شعر یکدست و یکنواخت است اما در شعر نو مصرع ها یکدست نیستند ولی در عین بی نظمی، دارای نظم خاصی هستند. وزن نتیجه مصراع و بیت نیست بلکه چند مصراع و چند بیت به طور مشترک وزن را به وجود می آورند به دیگر سخن قافیه رنگ مطلب است و قوافی در انتهای مطالب می آیند

وزن نتیجه مصراع و بیت نیست

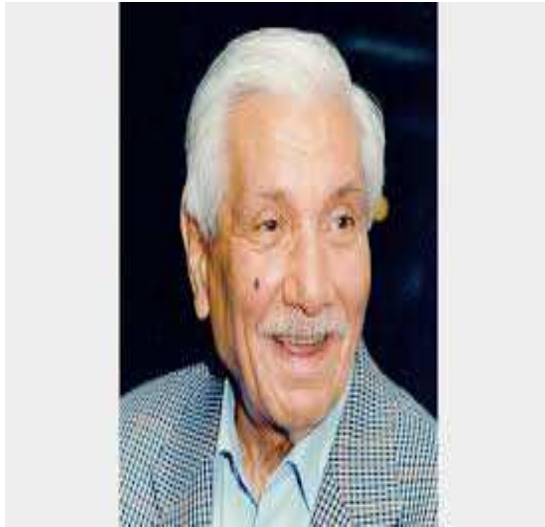
- تفاوت دیگر شعر سنتی و شعر نو در سطح پایانی است در شعر سنتی، شاعر سعی داشت هنر خویش را بیشتر در مقطع آغازین نشان دهد از این روی صنعت براءت استهلال به وجود آمد اما در شعر نو تعبیر یا تعابیر پایانی بسیار حساس، تاثیرگذار و حامل پیام شعر است. گویی شاعر بار اصلی معنا و پیام را در انتهای شعر می گنجاند از این روی مقاطع پایانی یا عبارت نهایی شعر نو، کوبنده و تاثیرگذار است

تعبیر یا تعابیر پایانی بسیار حساس، تاثیرگذار و
حامل پیام شعر

زمینه های کشف و درک رمز

• الف) اساطیر

- یکی از تفاوت های مهم و اساسی شعر متنبی و شعر و ابهام موجود در شعر نو به دلیل بهره گیری از اسطوره ها و نماد هاست . حرکت آغازین شعر نو به همت پیشگامانی چون بدر شاکر السیاب، نازک الملائکه و عبدالوهاب البیانی با آغاز ورود اسطوره به شعر عربی معاصر همراه بوده است. برای کشف و درک رموز و نمادهای موجود در شعر معاصر عرب باید اسطوره ها و مفاهیمی را که از آنها مستفد می شود شناخت.



عبدالوهاب بياني



نازك الملائكة

اسطوره ها را در شعر معاصر عرب می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- اساطیر ملی و دینی و تاریخی



الهه عشتار

- تمّوز، عشتار، مسیح و لعازر، سندباد، عنتره صفر قریش، عائشه (نماد عراق در شعر البیانی) هابیل و قابیل، ایوب، زرقاء الیمامه، کلیب، علبه، مهیار، ابوالهول، سقراط، تاتار، هرقل، فاوست از جمله اسطوره هایی هستند که بیشترین کاربرد را در این گروه دارا می باشند

- تمّوز یا ادونیس، ایزد حاصلخیزی و زندگی و حیات پس از مرگ (رستاخیز) است. نام تموز همواره با نام عشتار، ایزد بانوی زیبایی و عشق (در کنعانی هشتروت و در یونانی آفرودیت و در رومی زئوس و در فارسی آناهیتا و در عربی زهره) پیوند خورده است. تموز و عشتار از اسطوره های بین النهرین هستند و از این روی از اسطوره های شرقی به شمار می آیند که به غرب رفته اند. خاستگاه تموز یا آدونیس، سوریه است و پیش از آنکه به یونان برسد در مصر و قبرس، تغییراتی در آن به وجود آمده است.

- بر اساس اسطوره های یونانی، آدونیس یا تمّوز، سپر سینیراس پادشاه قبرس و میرا بود که مادرش به صورت درخت مر در آمد. عشتار یا آفرودیت، آدونیس را پذیرا شد و او را به پرسفون یعنی شهبانوی جهان مردگان سپرد. پرسقون عاشق آدونیس شد و از بازگرداندن او به آفرودیت سر باز زد. آفرودیت که خود نیز شیفته ادونیس بود به ایزدایزدان زئوس شکایت کرد. زئوس مقرر کرد که ادونیس یک سوم سال را نزد پرسفون و یک سوم دیگر را نزد آفرودیت و یک سوم باقی مانده را در هر جا که خود برگزیند به سر برد. دلبستگی بسیار آفرودیت، ایزد بانوی عشق به آدونیس، حسادت آرس را که عاشق آفرودیت بود برانگیخت.

- ادونیس در پی هجوم گرازی که آرس فرستاده بود از ناحیه ران زخمی شد و از این زخم ان سپرد. در باب مرگ آدونیس و سوگواری آفرودیت، شاعران و هنرمندان در غزلسرایی و خیالپردازی به رقابت برخاسته اند. گفته اند که پاهای آفرودیت، شاعران و هنرمندان در غزلسرایی و خیالپردازی به رقابت برخاسته اند. گفته اند که پاهای آفرودیت در جست و جوی ادونیس، زخمی و خونین شد و از خون پای او گل شقایق رویید.

در باب مرگ آدونیس و سوگواری آفرودیت

- چون آفرودیت معشوق خود را در جهان زندگان بر روی زمین نیافت به جهان مردگان شتافت و در آنجا آدونیس را مرده یافت و با بوسیدن او (بوسه زندگی) دو دلداده دوباره به زمین بازگشتند و بهار آغاز شد. آدونیس در واقع اسطوره مرگ برای زندگی و زندگی پس از مرگ است. آدونیس در زمستان به جهان مردگان می رود تا به پرسفون بپیوندد و بهار به زمین باز می گردد تا با عشق در آمیزد و شکوفا شود و در تابستان به تنهایی به بار می نشیند. بنابراین آدونیس یا تموز را می توان ایزد حاصلخیزی یا نشانه مرگ و رستاخیز طبیعت دانست که هر سال تکرار می شود. گفتنی است که عرب ها اسطیر بابلی را بین روزگار حضرت ابراهیم (ع) و بعث نبوی (ص) ساختند. «عزی» در نزد اعراب همان عنتار و «ود» همان تموز یا ادون (آقا) و «لات» همان لاتو و «مناه» همان منات می باشد.

- شاعرانی که اسطوره تموز را در شعر خود به کار گرفتند به نام شاعران تموزی خوانده شدند و به طور کلی سرنوشت و مسیر نهایی سرزمین خویش یا جهان عرب را خشکی و حطی و مرگ دانستند و بر این باورند که فرهنگ و تمدن عرب در حال احتضار است. از این رو دست به دامان ایزد حاصلخیزی یا تموز می شوند تا حیاتی دوباره به آنان ببخشد.
- سیاب، ادونیس، خلیل حاوی، جبرا ابراهیم جبرا، محمد الماغوط، یوسف الخال، محمود درویش، عبدالوهاب البیاتی، انسی الحاج از مشهورترین شاعران تموزی به شار می روند البته ادونیس، «اعتقاء» یا سیمرغ را مظهر تموز و خلیل حاوی «بعلگ» را مظهر آن می داند.



توماس استرن الیوت

• البته نماد تموز را نخستین بار **ت. اس. الیوت**، شاعر انگلیسی در شعر معروف «سرزمین سوخته» به کار برد. سیاب نیز به این نکته اشاره کرده و معتقد است شاعران غربی، برخی از اسطوره های شرقی را به شاعران مشرق زمین معرفی کرده اند. تفاوت اصلی مفهوم نماد ادونیس (تموز) در شعر الیوت و سیاب در این است که الیوت در سرزمین سوخته که در سال ۱۹۳۹ یعنی پس از جنگ جهانی اول سروده شده بر این باور است که قاره اروپا پس از جنگ و پس از تقسیم بندی های سیاسی، روح و پویایی خود را از دست داده به دوران کهولت رسیده است

- سرنوشت گریز ناپذیر ساکنان اروپا مرگ و نابودی است و مردم این قاره سزاوار نفرین و لعنت هستند. شعر الیوت، در واقع مرثیه ای است بر تمدنی پیر و فرتوت، اما در شعر سیاب، ادونیس، بشارت دهنده حیات پس از مرگ و ولادت تمدنی است که حیات و طراوات خویش را از دست داده بود. سیاب در شهر تموز جیکور با تصرف در این اسطوره چنین می گوید:

بشارت دهنده حیات پس از مرگ و
ولادت تمدن

- ناب الخنزیر یشق یدی
- و يفوص لظاء الی کبدی
- و دمی یتدقق ینساب
- لم یغد شقائق او قمحا
- لکنّ ملحاً

- (دندان گراز، دستم را می شکافد و سرزنش آن به جگرم می رسد، خونم می ریزد و جریان پیدا می کند ولی خون من به شقایق یا گندم تبدیل نمی شود بلکه به نمک بدل می گردد)

- شاعر برای آنکه اوج دردمندی خود و سرزمین ستمدیده خود را نشان دهد اعلام می کند خون حاصل از ضربه گراز (خنزیر بری) به جای آنکه به شقایق بدل شود به نمک تبدیل شده است که باعث تشدید رنج و درد او می شود. او که خود را ادونیس سرزمین خویش می داند برای آن شدت ظلم و دردمندی ملت خویش را بازگو کند. بوسه آفرودیت را نه تنها حیات بخش نمی داد بلکه آن را تاریکی آور و کور کننده می شمارد، اما در ادامه شعر، بارقه های امید پدیدار می گردد

تاریکی آور و کور کننده

- تقبل ثغری عشتار
- فکانّ علی فمها ظلمه
- تنثال علی و تنطبق
- فیموت بعینی الالق
- انا و العتمه....
- جیکور...ستولد جیکور
- النور سیورق و النور
- جیکور متولد من جرجی
- (آفروdit دهان مرا می بوسد گویی در دهانش، تاریکی نشسته است. این ظلّمن بر من فرود می آید و در من خانه می کند و نور و درخشش در چشمانم می میرد. من می مانم و تنهایی...جیکور...جیکور متولد خواهد شد نور به برگ خواهد نشست و نور بیشتری خواهد رویید جیکور از زخم من متولد خواهد شد)

- گفتنی است جیکور نام روستای محل ولادت سیاب است که در کنار شهر ابوالخصیب در جنوب عراق واقع شده است این کلمه فارسی است و **مخفف جوی کور** می باشد.

محمود درویش



محمود درویش

- محمود درویش (۱۹۴۱ میلادی) شاعر شهیر فلسطینی نیز به اسطوره تموز در قصیده الارض به طور تلویحی اشاره کرده و از آن سود جسته است:
- فی شهر آذار فی سنه الانتفاضه
- قالت لنا الارض اسرارها الدمویه...
- آذار یاتی الی الارض من باطن الارض
- یاتی و من رفضه الفتیات
- البنفسج مال قبله ليعبر صوت البنات
- انا الارض
- والارض انت...

- (در ماه مارس در سال انتفاضه زمین رازهای خونین خود را برایمان بازگو کرد. ماه مارس از زمین، از دل زمین برون می آید. از رقص دختران بیرون می آید. بنفشه اندکی خبر شده تا صدای دختران را به گوش ها برساند. من زمین هستم. زمین تو هستی...

• این شعر که به مناسبت آغاز انتفاضه یعنی ماه مارس ۱۹۷۵ و روز زمین سوده شد، به وضوح به اسطوره ادونیس (تموز) اشاره می کند. درویش در شعر «امی» نیز تلویحا به این اسطوره اشاره کرده است و می گوید:

احن الی خیر امی

و الی قهوه امی

و لمسه امی

ضمینی اذا ما رجعت

و قدا بتنور نارک

و حبل غسیل علی سطح دارک

• (دلم هوای نان مادرم و قهوه مادرم و نوازش های مادرم را کرده است. مادر، وقتی بازگشتم مرا هیزم تنور خانه ات و بند رخت پشت بام خانه ات کن)

- شاعر در این سطرها، مفهوم حیات پس از مرگ و مردن برای زندگی دیگران را به خوبی نشان داده است. روشن کردن تنور و پهن کردن لباس بر بند رخت، کنایه از زندگی آسوده و آرام است که فرزند خانواده جانش را فدا می کند تا مادرش که به تعبیر دیگر می تواند کنایه از کشور و سرزمین باشد آسوده و بی دغدغه زندگی کند.
- نماد مسیح و العازر (برادر مریم و مرتا که به نام عیسی زاده شد) نیز مشابه اسطوره تموز است و مفهوم حیات پس از مرگ و قربانی دادن را تداعی می کند.

- صقر قریش، مقصود از صقر قریش، عبدالرحمن الداخل، آخرین شاهزاده اموی است که از جنگ عباسیان گریخت و با گذر از رود فرات خود را به اندلس رساند و سلسله امویان را در آنجا بنا نهاد. ادونیس (۱۹۳۰ میلادی) شاعر مشهور سوری در شعری به همین نام از این نماد سود جسته و خود را صقر (شاهین) دیگری می داند که تحفه شرق را به مغرب زمین برده است.

عبدالرحمن الداخل

فاوست



گوته

- فاوست اثر ارزشمند شاعر آلمانی گوته (۱۸۳۲ میلادی) است در این اثر، خدا و شیطان و سر فاوست که این انسان است شرط بندی می کنند. شیطان مدعی است که می تواند روح و جسم انسان را با پول و امکانات مادی خریداری کند. شیطان با فاوست سخن می گوید و به او وعده می دهد که در مابل روح و جسمش، جزئی را به او بازگرداند و جواهرات و اموال زیادی در اختیار او بگذارد و شبخ هلن (زیبا روی افسانه ای که نبرد بزرگ تروا به خاطر او درگرفت) را به او نشان دهد. فاوست می پذیرد و شیطان موفق می شود جسم او را در اختیار بگیرد

- اما در نهایت، شیطان شکست می خورد و روح فاوست به آسمان صعود می کند. فاوست فریفته زنی به نام مارگریت شد و برای به دست آوردن او برادرش را کشت، مارگریت، فرزندی به دنیا آورد و او را کشت و به زندان افتادوقتی فاوست برای دیدن مارگریت به زندان می رود، شیان این بیت را برای فاوست می خواند:
- اسبان که سم خویش را بر سنگ راه می کویند از خستگی می نالند.

- فاوست در ادبیات معاصر، نماد انسان های ساده دل و طماع و نگون بختی است که روح و جان خویش را به اربابان قدرت می فروشند تا در مقابل به نوایی برسند اما در واقع زیانکارند.

-

(۲) اساطیر



• ادیپ، اولیس، پنه لوپه، سیزیف، ایکار و ... از جمله اساطیر مشهور یونانی اند که در آثار شعرای معاصر عرب به ویژه بدر شاکر السیاب (۱۹۲۶ م) البینی (۱۹۲۶ م) بشر فارس (۱۹۰۷) و خلیل حاوی (۱۹۲۵ میلادی) وارد شده اند. علت اصلی ورود این اساطیر به آثار پیشگامان شعر معاصر، آشنایی آنان با زبان انگلیسی یا فرانسه و به طور کلی ادبیات مغرب زمین بوده است. ادیپ: بر اساس یک اسطوره یونانی، ادیپ پسر لائوس، پادشاه سرزمین «تبس» است و مادرش. زوکاستا نام دارد

بشر فارس



لویییز بومیستر در نقش
ادیپ (نمایشنامه ۱۸۹۶)

• وقتی لائوس از یک پیشگو شنید که به دست پسرش کشته خواهد شد به محققان تولد ادیب او را بر فراز کوه سیترون گذاشت تا تلف شود. چوپانان ادیب را یافتند و او را نزد پادشاه سرزمین «کرنه» بردند. وی به ادیب علاقه مند شد و او را بزرگ کرد. چون ادیب به جوانی برومند تبدیل شد آینده خود را از پیشگویی پرسید. پیشگو به او توصیه کرد که هرگز به وطنش باز نگردد زیرا در این صورت پدرش را خواهد کشت و با مادرش ازدواج خواهد کرد.

- از آنجا که ادیپ برای خود وطنی جز گرت نمی شناخت از این سرزمین دور شد تا از آن سرنوشت شوم بگریزد. در این زمان ابوالهول (اسفنکس) که سری چون شیر و بدنی چون انسان داشت حوالی «تبس» را بایر کرده بود **و هر شخصی به قدری را که نمی توانست معماهای او را حمل کند می بلعید.** «کرئون» جانشین لائوس، اعلام کرد بود که هر کس اسفنکس را بکشد پادشاه تبس خواهد شد و با ملکه بیوه زوکاستا ازدواج خواهد کرد. ادیپ وقتی به دروازه تبس رسید.



ابوالهول

• ابوالهول (اسفنکس) از او پرسید: آن کدام حیوان است که صبح بر چهارپا و ظهر بر دوپا و غروب بر سه پاه راه می رود؟ ادیب پاسخ داد: انسان زیرا، هنگام نوزادی بر چهار دست و پا و هنگام جوانی بر دوپا و در پیری به کمک عصا راه می رود: ابوالهول وقتی پاسخ معمای خود را شنید از فرط خشم خود را از فراز صخره ای که به زیر افکند و به هلاکت رسید ادیب به پادشاهی سرزمین تبس رسید و بی آنکه بداند با مادرش زوکاستا ازدواج کرد.

- چد سال بعد، طاعونی بر شهر نازل شد و پیشگویی بزرگ، راز جنایت ادیپ را فاش کرد. زوکاستا که از ادیپ چهار فرزند داشت، از فرط شرمندگی خود را به داور آویخت. ادیپ خود را کور کرد و از سرزمین تبس، رانده شد. او به همراه دختر وفادارش آنتیگون تا آخر عمر؛ آواره و سرگردان باقی ماند. **ادیپ در ادبیات معاصر عرب، نماد تقدیر محتومی است که از آن گریزی نیست.** قربانیان تقدیر، سرنوشتی مشابه ادیپ دارند، سیاب در شعر بلند الموسس العمیاء (روسی کور) قربانیان جهالت را در جامعه خویشش، نوادگان ادیپ می داند که در واقع **کور دل هستند نه کور چشم**

- من هولاء عابرون؟
- احفاد «اودیب الضریر و وارثوه المبصرون
- «جوکست» ارمله کامس ویاب طیبه ما یزال
- یلقى ابوالهول الرهیرب علیه...
- (ین رهگذران کیستند؟ نوادگان ادیب کور و وارثان بینای او. زوکاستا مثل دیروز، همچنان بیوه است و اسفنکس هنوز بر دروازه شهر تبس هراس می پراکند.

- من هولاء عابرون؟
- احفاد «اودیب الضریر و وارثوه المبصرون
- «جوکست» ارمله کامس و باب طیبه ما یزال
- یلقى ابوالهول الرهريه عليه...
- (این رهگذران کیستند؟ نوادگان ادیب کور و وارثان بینای او. زوکاستا مثل دیروز، همچنان بیوه است و اسفنکس هنوز بر دروازه شهر تبس هراس می پراکند.)

• شهر و روسپی خانه ای که سیاب در **الموسس العمیاء** از آن سخن می گوید عراق و به طور جهان عرب است که در تاریکی جهل و عقل ماندیگی و فساد و ظلم و ستم گری های جنایت کار فرو رفته است. روسپیان مردم مظلوم و رنج کشیده ای هستند که برای گذران زندگی، جسم و جان هویش را به حراج گذاشته اند و آنان که به سراغ این روسپیان میروند نوادگان ادیپ کورند که اسیر دست بی رحم تقدیر هستند.

دست بی رحم تقدیر

• **اولیس و پنه لوپه:** اولیس و هراکلس نامی ترین پهلوانان یونان باستان اند. اولیس مانند دیگر پهلوانان یونانی به خواستگاری هلن، دختر شاه تیندار که آوازه زیبایش در ساسر یونان پیچده بود رفت. اولیس برای جلب موافقت هلن، خواستگاران هلن را واداشت تا سوگند بخورند اگر روزی به هلن و همسر آینده اش اهانی شود انتقام این اهانت را بگیرند، اما هلن، **منلاس پسر شاه اسپارت** را به همسری برگزید و دختری به نام پنه لوپه همسر اولیس شد. پسری به نام تلماک حاصل این ازدواج بود. چند سال بعد پاریس پسر شاه تروا هلن را ربود و به تروا برد و منلاس بلافاصله همه خواستگاران هلن را فراخواند و پیمان آنان را گوشزد کرد. پهلوان پذیرفتند و سپاه گرد آورده و به جنگ تروا رفتند. آنان پس از سال ها محاصره تروا سرانجام توانسته با ساختن اسبی چوبی و فریب اهالی تروا وارد این شهر شوند. اولیس نیز از کسانی بود که در اسب چوبی جای گرفت.

- اولیس پس از بیست سال سرگردانی و دور یاز وطن به ایتساک بازگشت در این میان پنه لوپه که همراه با پسرش تلماک در کاخ خود زندگی می کرد از سوی خواستگاران تحت فشار بود آنان مدعی بودند اولیس در گذشته است و پنه لوپه باید با یکی از آنان ازدواج کند. پنه لوپه برای سردواندن خواستگاران خود اعلام کرد پیش از آنکه دوباره همسری برگزیند باید بافتن کفن شوهرش را به پایان برساند. او هر شب آنچه را که در روز بافته بود می شکافت تا آنکه اولیس نزد او آمد. اولیس در شعر معاصر عرب، نماد سرگردانی و پنه لوپه نماد انجام کاری بیهوده و از سوی دیگر نماد وفداری زناشویی است.

- سیاب در الموسس العمیاء خطاب به روسپی کور که نماد مردم جاهل و ستم دیده است می گوید:

- انک تقطعین

- حبل الحیاه لتقضبه و تظفری حبلاً سواء

- حبلاً به تتعلقین علی الحیاه

- (تو ریسمان زندگی را می گسلی برای ویران کردن حیات و دوباره ریسمان دیگری می بافی تا با آن به زندگی درآویزی)

سيزيف

- دليل شهرت سيزيف پادشاه كرونت، مجازاتي است كه ايزدان براي او در جهان زيرين تعيين کرده اند او محكوم است سنگي را تا بالاي قله كوهي بغلتاند ولي هرگز به قله نرسد زيرا آن سنگ بسيار بزرگ هميشه به پايين فرو مي غلتد. سيزيف مجبور است همواره اين كار را از نو آغاز كند. سيزيف در شعر معاصر عرب نماد تحمل مصائب و سختي ها است

۳) اساطیر شرقی (چینی، ژاپنی، ایرانی، هندی)

- مهیار، خیام، شهریار از اساطیر ایرانی است که در شعار ادونیس و البیانی و دیگر شاعرانی که گرایش های صوفیانه دارند وارد شده است در میان اساطیر غیر ایرانی شرقی اسطوره چینی کانگای را به عنوان نمونه از شعر « من روای فوکای » اثر سیاب انتخاب کرده ایم. بر اساس این اسطوره، یکی از پادشاهان چین بر آن شد تا ناقوس بزرگی از طلا و آهن ونقره و مس بسازد. او یکی از وزیران با وایلان خود را مامور ساختن این ناقوس کرد و تهدید نمود اگر از عهده این کار برنیاید جانش را خواهد گرفت وزیر با فراخواندن صنعتگران کوشید تا این ناقوس را بسازد اما یان چهار فلز با یکدیگر ترکیب نمی شدند.

- کانگای که دختر وزیر بود با مشاهده افسردگی پدر با کاهنان مشورت کرده و راه چاره را از آنان پرسید آنان همگی بر آن بودند که برای درامیختن این چهار فلز با یکدیگر، باید خون دوشیزه ای جوان با آنها مخلوط شود کانگای از فرط علاقه به پدر، خود را در دیگ بزرگی که این چهار فلز را در آن ذوب می کردند انداخت و باعث شد فلزات با یکدیگر ترکیب شده و ناقوس ساخته شود. مردم چین معتقدند آواز ناقوس چنین می گوید:
- بشتاب کانگای، بشتاب کانگای...

- شاعر بر این باور است که صاحبان قدرت و جنایتکاران جهانی، خون انسان بی گناه را می ریزند تا سود مادی تاجران جنگ که با ترکیب طلا و نقره و آهن و مس، ابزار جنگی می سازند تامین گردد و ناقوسی برای استعمار ساخته شود که مرگ و نابودی همه انسان ها را نوید می دهد:
- ما زال ناقوس ابیک یقلق السماء
- بافجع الرثاء
- «هیای... کونغای، کونغای»
- (ناقوس پدرت همچنان با دردناک ترین مرثیه، شب را نگران می کند: بشتاب... کانغای، کانغای)

۲- شناخت زمینه های فکری و عقیدتی و تحولات سیاسی اجتماعی

- عصر شاعر به درک و فهم و تفسیر آثار شاعر کمک شایانی می کند. به عنوان مثال، نگرش کمونیستی سیاب خوش بینی شاعر را در پایان انشوده المطر و الاسلحه و الاطفال و حفار القبور تفسیر می کند. در شعر خبز و حشیش و قمر (ثان و افیون و ماه) از نزار قبانی که بی پروا به سنت های دینی جامعه عرب تاخته است نیز آگاهی یافتن از موضوع خودکشی خواهر نزار به دلیل ناکامی در ازدواج با پسر مورد علاقه اش و این که این شعر در مدت اقامت دو ساله شاعر در انگلستان و تاثیر پذیری مفرط از آزادی های غربی سروده شده، زمینه های روحی و روانی شاعر را هنگام سرودن شعر نشان داده و می تواند به تفسیر آن کمک کند.

نماد تمّوز^۳

- نماد تمّوز در برخی آثار سیاب علاوه بر اسطوره تمّوز (ادونیس) به کوتای عبدالکریم قاسم در ژوئیه ۱۹۵۸ اشاره دارد که ماه ژوئیه، معادل ماه تموز عربی است.
- «البكاء بین یدی زرقاء الیمامه» از شاعر شهیر مصری امل دنقل (۱۹۸۳ میلادی) به شکست عرب ها از اسراییل در سال ۱۹۶۷ اشاره دارد و بدون آگاهی از این مطلب تفسیر و تاویل شعر، راه به جایی نمی برد. زرقاء الیمامه زنی بود از قبیله جدیس که چشمانی آبی و تیزبین داشت. در اساطیر عربی آمد است که وی اشیا را از فاصله ای که مردمان باید در عرض سه روز می پیمودند می دید.



امل دنقل

• امل دنقل خود را در این شعر زرقاء اليمامة قوم خویش می داند که خبر حمله صهیونیست ها را در شعر «الارض و الجرح اذی لا یفتح» به مردم غافل خبر داده و آنان را شکست بر حذر داشته بود. او در انتهای قصیده خود را زرقای کور و تنهایی می بیند که در میان نمادهای تمدن جدید مانند ترانه های عاشقانه و لامپ های نئون و زنان زیبا و ماشین های آخرین مدل و مدل های مختلف لباس خود را تنها و بی پناه احساس می کند

محوریت یافتن معنا یا مفهومی خاص در آثار شاعر

- به عنوان مثال می توان به مفهوم تقدیر و جبر زمان و سرنوشت محترم در شعر نازک الملائمکه (۱۹۲۳ میلادی) اشاره کرد در آثار این شاعر نمادهای کولیوا (وبا) افعوان (مار زهرآگین) السمکه الميته (ماهی مرده) و الشخص الثانی، همگی به زمان یا تقدیر اشاره دارند که فراق بین دوستان را موجب می شود

وی در شعر **افعوان** چنین می گوید:

- این امشی؟ مللت الدروب
- و سئمت المروج
- و العدو الحفیّ اللجوج
- لم یزل یقتفی خطواتی، فاین الهروب؟
- (به کجا بروم؟ از جاده ها خسته شده ام و از چمنزار به تنگ آمده ام و دشمن پنهان لجباز همواره در پی من می آید به کجا بگریزم؟)

- در شعر « **فی جبال الشمال** » نازک الملائکه با قطار به دیدن مناطق شمالی در عراق می رود و در راه فریاد می زند که:
- عد بنا یا قطار...
- لنعد قبل ان یقضی الافعوان
- بفراق طویل، طویل
- عن ظلال النخیل
- عن اعزّائنا خلف صمت الققار
- (ما را برگردان ای قطار، باید بازگردیم. بیش از آنکه این افعی ما را از سایه سار درختان خرما و عزیزانمان جدا سازد و پشت سکوت صحرای خشک به فراقی طولانی دچار کند)

قرینه ها یا کلید های گشایش رمز

- گاهی شاعر با آوردن کلمه یا عبارت یا ترکیبی خاص، نشان می دهد در پشت پوسته ظاهری کلام معنای دیگری نهفته و شاعر را مقصود دیگری است. این تغییر ممکن است در عنوان شعر باشد مانند دو شعر «مدینه السندباد» و «سریروس فی بابل» از بدر شاکر السیاب که اشاره به سندباد بلافاصله بغداد را تداعی می کند همان طور که بابل تداعی کننده عراق است در مدینه السندباد شاعر بی آن که به عراق اشاره کند از فقر و گرسنگی مردم عراق یم نالد و در دعایی تضرع آمیز به ساحت ادونیس، ایزد حاصلخیزی و باروری، انقلاب و تحول را می طلبد.

جوعان فی القبر بلا غذاء
عریان فی الثلج بلا رداء
صرخت فی الشتاء اقضّ یا مطر
مضاجع العظام و الثلوج و الهباء مضاجع الحجر
و احرق البیادر العقیم بالبروق
و فجر العروق
و اثقل الشجر

(گرسنه در گور، بدون غذا، برهنه در برف، بدون لباس در زمستان فریاد کشیدم ویران کن ای باران بستر
استخوان ها و برف ها و غبار را، بسترهای سنگ را با آذرخش خرمن های عقیم را بسوزان و رگ ها را
سرشار و درختان را بر میوه گردان)



امل دنقل

- امل دنقل در شعر الخيول (اسب ها) مطلع شعر را با ویژگی های اسب آغاز می کند و انسان را مخاطب قرار می دهد اگر چه اسب می تواند نماد عرب ها و تمدن عربی باشد) اما در اواسط شعر، اسب ها را با مردم برابر می داند و این دو واژه را همواره به یکدیگر نزدیکتر می کند تا نشان او درباره مردم کشورش سخن می گوید نه درباره اسب ها:
- کانت الخيل - في البدء كاناس
- بریه تتراکض عبر السهول
- کانت الخيل كالناس في البدء
- (اسب ها در آغاز مانند مردم بودند، آزاد و رام نشده بر پهنه دشت ها می دویدند، اسب ها در آغاز مانند مردم بودند...)

- سیاب در انشوده المطر (ترانه باران) با ذکر تغییر «ترسیدن کودک از ماه» (کنشوه الطفل اذا خاف من القمر: مانند سرمستی کودک، آنگاه که از ماه می هراسد) خواسته است به مخاطب اسلام کند در پشت این کلمات، معنا و مفهومی دیگر وجود دارد؛ زیرا ماه و روشنایی آن چیزی نیست که کسی از آن بترسد. مقصود شاعر از کودک که آن را با «ال» نیز ذکر کرده، مردم عراق هستند که به خاطر ناآگاهی و سلامت نفس و سادگی به کودک تشبیه شده اند و منظور از ماه همان تحول و انقلاب و آگاهی است که مردم عراق به خاطر پشت سر گذاشتن تجربه کودتاهای مختلف و بی ثمر بودن آنها، از هر گونه تغییر و تحولی می هراسند.

(ب) تاکید و تکرار

- شاعری که به زبان رمزی و نمادین سخن می گوید هر گاه احساس کند در موضعی قرار گرفته که ممکن است مخاطب منظور او را درک نکند یا حتی مطلب را انکار کند خودآگاه را ناخودآگاه به تاکید و تکرار لفظی و با استفاده از ادوات تاکید باشد مانند این سطر از نشوده المطر

- قالو له: « بعد غدٍ تعود...»

- لا بد ان تعود

- مردم به کودکی که در جست و جوی مادر خویش است و برای یافتن او پافشاری می کند می گویند: «پس فردا خواهد آمد. این کودک، همان مردم عراق اند که در جست و جوی تحول و حیات دوباره و تولدی دیگر هستند (با مفهوم مادر نیز متناسب است) دیگران با تردید و بدون تاکید و برای مجاب ساختن کودک می گویند: پس فردا می آید. اما شاعر که معتقد است وقوع این تحول، حتمی و گریزناپذیر است تاکید می کند او باید بیاید

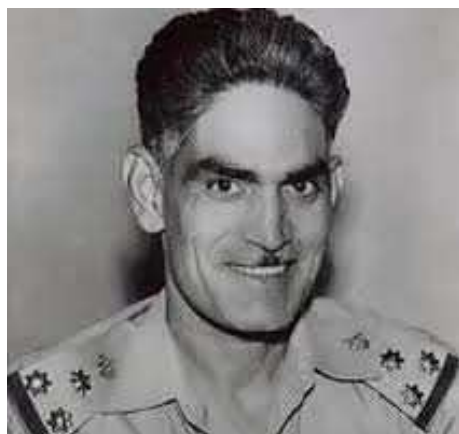
- در فراز دیگری از انشوده المطر شاعر برای نشان دادن خوشحالی مردم عراق از بارش باران و وقوع تحول و انقلاب از تعبیر «و کر کر الاطفال فی عرائش الکروم» (و کودکان زیر داربست های انگور خندیدند) استفاده می کند اما برای آن که مبادا مخاطبی به معنای اصلی نبرد و معنای قریب را اخذ کند. این بار از مردم عراق به گنجشکان که حاوی مفهوم معصومیت و سادگی و آسیب پذیری است) تعبیر می کند که به نوعی تاکید همان سطر پیشین است:

- و دغدغت صمت العصافیر علی الشجر

- انشوده المطر

- (سرود باران، سکوت گنجشکان را بر درخت قلقلک داد)

ج) لحن و فضای عمومی شعر



عبدالکریم القاسم

• گاه شاعر با استفاده از شیوه های شعری لحن خاصی را به خود می گیرد و فضایی را ایجاد می کند تا مفاهیم مورد نظر خود را به مخاطب انتقال دهد ما در «مدینه الاستبداد» از سیاب فضای قحطی و گرسنگی ناشی از ظلم و ستیز حاکمان را به خوبی احساس می کنیم. انشوده المطر نیز که پس از کودتای عبدالکریم قاسم در ۱۹۵۸ سروده شده فضای سرخوردگی و سرآورده نشدن امید ها و هراس و یاس موجود در میان نخبگان جامعه را به خوبی به نمایش می گذارد



امل دنقل

• همچنانکه «البكاء بين يدي زرقاء اليمامة» از امل دنقل با ذکر تعبیری چون پالتوی کشته شدگان، تلی از جنازه ها شمشیر شکسته بدین خاکی، دست بریده، پرچم پاره، تصویر کودکان در کلاه خودهای افتاده بر زمین، دهان پر از ریگ و خونئ و مجروحی تشنه فضای شکسته و فریب خوردن مردم از سردمداران مصر را در جنگ اعراب و اسراییل در ۱۹۶۷ تصویر کرده است